

فصل‌نامه علمی - تخصصی مطالعات زبان فارسی (سفای دل سابق)

سال چهارم، شماره هشتم، زمستان ۱۴۰۰ (صص ۱ - ۱۹)

مقاله پژوهشی

Doi: [10.22034/JMZF.2021.141251](https://doi.org/10.22034/JMZF.2021.141251)

تکنیک زبانی و معناسازی تک‌واژ دستوری «واو» در قرآن کریم و

دیوان حافظ شیرازی

مهرداد آقائی^۱، بهزاد اسبقی^۲، فاضل عباس‌زاده^۳

چکیده

واو در زبان عربی و فارسی بنا بر موقعیت به کاررفته، کارکردهای گوناگون و معانی متفاوتی دارد؛ زیرا واو، واژه‌ای است که ارتباط و پیوند میان کلمات و جملات را برقرار می‌سازد و آن‌ها را به یکدیگر مرتبط می‌کند. تک‌واژ مورد بحث مقاله حاضر، واوی است که در نگاه اول خلاف قاعده زبانی به نظر می‌آید؛ چون ارتباط قبل و بعد آن بدون در نظر گرفتن واو کاملاً درست به نظر می‌رسد و کامل می‌نماید. ولی واو واقع شده، در اصل ارتباطی میان یک جزء ذکر نشده با ماقبل یا مابعد خود را به عهده دارد و آن را بیان می‌کند. ذکر نکردن آن جزء در جمله و قرارگیری واو، باعث غافل‌گیری مخاطب در درجه اول و باعث تفکر او در درجه دوم شده و در درجه سوم علتی جهت جست‌وجو برای یافتن جزء ذکر نشده - به عبارت دقیق‌تر مقصود متکلم - و ارتباطش در جمله مطرح شده است. از آنجاکه اندیشه و تعقل، لایتناهی و جزء جدایی‌ناپذیر وجود آدمی است، ارتباط هر چیزی با آن یا به تعبیری دقیق‌تر، برخورد همه چیزهای امور عقلانی با آن است که سبب جاودانگی آن می‌شود. در مقاله حاضر کوشیده شده است بر اساس شیوه تحلیلی- تطبیقی به علتی از علت‌های متعدد جاودانگی قرآن کریم و دیوان حافظ شیرازی پرداخته شود. مهم‌ترین دستاورد این مقاله، کشف علتی از علل متعدد جاودانگی این دو اثر فاخر بوده است؛ زیرا بیشتر مضامین دیوان حافظ بازتابی از مفاهیم زیبایی قرآنی است.

واژه‌های کلیدی: قرآن، بلاغت، حافظ، تک‌واژ دستوری واو، تکنیک زبانی.

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران (نویسنده مسئول).

Almehr55@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

Esbaki1993@gmail.com

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد پارس‌آباد مغان، دانشگاه آزاد اسلامی، پارس‌آباد مغان، ایران.

Fazil.abbaszade@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۲۳ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۱۳

۱. مقدمه

ایرانیان از زمان آشنایی با اسلام و روی آوردن به آن، در رشد و بالندگی این دین حنیف و علوم اسلامی و انسانی بسیار کوشیده‌اند. آن‌ها برای فهم بیشتر قرآن از روش‌های عقلی و منطقی در علوم زبانی بهره‌ها جستند و علوم گوناگون زبانی (نحو، صرف، فقه‌اللغه و سایر علوم زبانی) را برای فهم هرچه بیشتر مفاهیم قرآنی و نمایان ساختن گوشه‌ای از اعجاز قرآن به کار بستند. آن‌ها به توفیقات شایانی دست یافتند و عنصری مؤثر و فعال و درعین حال تأثیرپذیر بودند. قرآن کریم مشحون است از مفاهیم و تکنیک‌های زبانی اعجاز‌گونه که بشر به مقدار فهم خود در هر دوره‌ای، گوشه‌ای از آن را به کار بسته است. یکی از این تکنیک‌ها، شیوه به‌کارگیری حروف به‌ویژه حرف واو است. قرآن کریم تمامی حروف، به‌ویژه حرف واو را در موضع مناسب خویش به کار بسته است؛ به طوری که حسن هم‌جواری حروف و کلمات و ارتباط آن‌ها با معنا در اوج هماهنگی و نظم خویش است و در مواردی این حرف را به صورت اسلوبی معناساز به کار گرفته است که سبب اندیشیدن و تأمل خواننده می‌شود و او را به تفکر وامی‌دارد.

این اسلوب خاص که در نگاه اول خلاف قاعده زبانی به نظر می‌آید، آن‌چنان دقیق در قرآن مجید به‌کاررفته است که نشانه اعجاز آن و بیانگر تکنیک زبانی خاص آن است. در میان ادیبان، شاعران و نویسندگان مطرحی که از قرآن تأثیر پذیرفته‌اند، معدود کسانی را می‌توان یافت که متوجه این تکنیک‌های خاص زبانی آن بوده باشند. حافظ شیرازی که حافظ قرآن و به‌شدت متأثر از قرآن بوده است، به این تکنیک زبانی نظر خاصی داشته است و آن را به تقلید از قرآن در اشعار خویش به کار بسته است و به‌واسطه این اسلوب خاص، به شعر خویش غنای ادبی بیشتری بخشیده است، چنانچه با فریادی طنین‌انداز این را به گوش جهانیان رسانده است:

عشقت رسد به فریاد ار خود به‌سان حافظ قرآن ز بر بخوانی در چهارده روایت

(حافظ، بی‌تا: ۹۴)

قرآن کریم کتابی آسمانی است که موجب تغییرات بی‌شماری درزمینه زندگی و فکری مسلمانان شده است. این کتاب «در میان امتی نازل شد که مهم‌ترین فن خویش را بلاغت و شیوایی کلام می‌دیدند و از این رو (قرآن) با چنان فصاحت و بلاغتی پیش چشمانشان پدیدار گشت که متحیر و شیفته آن شدند» (شمس‌آبادی و ممتحن، ۶۷:۱۳۹۱). هرچه بخواهیم درباره بلاغت و فصاحت قرآن کریم سخن بگوییم، زبان قاصر و قلم ناتوان خواهد بود؛ زیرا «سبک و اسلوب بیان قرآن از جهت نظم تعابیر و ترکیب الفاظ سبکی منحصر به فرد و بی‌نظیر است. سبک و سیاق قرآن و اسلوب بیان آن و نحوه ترکیب تعابیر و الفاظ آن فراتر از حد تصور و باور اعراب بود؛ تا جایی که گهگاه قرآن را به سبب برخی فواصل قوافی در پایان آیات و یا به سبب موزون بودن دسته‌ای از آیاتش شعر می‌پنداشتند؛ که نشانی از عدم آگاهی ایشان با ساختار قرآن بود» (صالحی، ۱۳۹۶: ۹۸). متن آسمانی قرآن مجید نه شعر است و نه نثر (معمولی)؛ بلکه نثری است منطبق با هندسه زبان عربی، اما بی‌بدیل و بی‌همتا و آن هم در دورانی نازل شد که فصاحت و بلاغت عربی ظهوری کم‌نظیر داشت و در اوج خودش بود که موجب اقرار سخنورانی همچون ولید بن مغیره شد که گفت: «سخن محمد صلوات‌الله‌علیه (قرآن) نه شعر است و نه سحر، بلکه کلام خداست؛ زیرا حلاوت و طراوتی دارد که بی‌مانند و نظیر است» (مؤدب، ۲۰۶:۱۳۸۲).

سخن گفتن در شأن خواجه حافظ کاری بس گران است؛ لذا در وصف ایشان سخنی از یکی از اساتید عرب را ذکر می‌کنیم: «شمس‌الدین محمد خواجه حافظ شیرازی ملقب به لسان‌الغیب و ترجمان‌الاسرار، شاعر الشعراء و شاعر غزل‌سرای ایرانی که در قرن هشتم هجری در شیراز می‌زیسته، شاعری لطیف و برخوردار از نوعی حکمت و فلسفه متعالی نسبت به پستی‌های زندگی بود که در عبارتهای وی نمود یافته است» (الشواری، ۱۹۹۹: ۳). «خواجه شیرازی سال‌های طولانی را در پیشگاه استادان ادب فارسی و عربی و سرآمدان تفسیر قرآن و حکمت و کلام اسلامی تلمذ

کرده و در مجالسشان حضور یافته بود و با آن قریحه و طبع خداداد سرمایه‌ای گران‌قدر از فضل و فضیلت اندوخته بود:

حسد چه می‌بری ای سست نظم بر حافظ قبول خاطر و لطف سخن خدادادست
(بیدکی، ۱۳۹۶: ۲۵)

بی‌شک بخش عظیمی از اندیشه حافظ در پی آشنایی وی با قرآن مجید و تأثیرپذیری از آن، به مرحله‌ای از کمال رسیده و در غزلیات وی نمایان شده است. «تأثیر قرآن بر مضمون، ساختار، واژه‌ها و اسلوب بیانی شعر حافظ به نحوی است که برخی شارحان و اندیشمندان، دیوان وی را یکی از برجسته‌ترین تفسیرهای تأویلی قرآن برشمرده‌اند. پیوند او با قرآن پیوندی عمیق و دارای بُعدی ژرف است» (نظری و همکاران، ۱۳۸۹: ۹۴) یا در وصف غزلیات او گفته‌اند: «غزلیات حافظ سرشار از مفاهیم و مضامین عاشقانه - عارفانه و توأم با صنایع بلاغی و معلوماتی از منابع دینی و عرفانی و علوم مختلفی است که از زمان خود حافظ تاکنون در میان مردمان این سرزمین رایج است» (بیدکی، ۱۳۹۶: ۲۵).

۱-۱. بیان مسئله و سؤالات تحقیق

حافظ شیرازی، لسان‌الغیب شاعران پارسی‌گوی است که با تعمقی شگرف در قرآن و استخراج مفاهیم ناب آن، توانسته است یک سر و گردن بالاتر از سایرین در واحه عشق و عاشقی و عرفان ربانی قرار بگیرد و پیام‌آور تکنیک‌های خاصی از معجزات قرآن با زبان شعر باشد. این جستار با پرداختن به تکنیک‌های زبانی در غزلیات حافظ، درصدد پاسخ‌گویی به پرسش‌های زیر است:

۱. مقدار بسامد تأثیرپذیری حافظ در به‌کارگیری تکنیک زبانی و معناسازی تک‌واژ دستوری او و چقدر است؟
۲. حافظ در به‌کارگیری این اسلوب زبانی تا چه اندازه موفق بوده است؟
۳. کیفیت به‌کارگیری این اسلوب در اشعار وی به چه شکلی است؟

۲-۱. اهداف و ضرورت تحقیق

هدف از انجام دادن این تحقیق بررسی تکنیک‌های زبانی اعجازگونه قرآن کریم است که حافظ به مقدار فهم خود گوشه‌ای از آن را بیان کرده است - که یکی از این تکنیک‌های زبانی قرآنی، نحوه به‌کارگیری حروف و به‌ویژه حرف واو است. از جمله ضروریات این پژوهش، آشنایی بیشتر با قرآن کریم و شناخت بهتر آثار ادبی شاعران ایرانی متأثر از قرآن کریم است.

۳-۱. پیشینه تحقیق

درباره قرآن، حافظ و تأثیرپذیری وی از قرآن مقاله‌های بسیاری نوشته شده است؛ اما در مورد واو در قرآن کریم و دیوان حافظ معدود مقالاتی نگاشته شده است، از جمله جلال مرامی و فاطمه بیگلری (۱۳۹۴)، در مقاله «بررسی واو به‌عنوان یک شاخص سبکی و پدیده معنی‌ساز میان جمله علت و عامل آن در قرآن کریم»، دو فصل‌نامه پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی، به بررسی زاویه دیدهای گوناگون درباره انواع واو و پدیده معناساز بودن آن در قرآن کریم از نظر علمای نحوی و مفسران پرداخته‌اند.

راضیه حجتی‌زاده (۱۳۹۶)، در مقاله «تأثیر نقش‌نماهای گفتمانی واو و فاء در تحلیل معنی آیات قرآن»، به بررسی نقش‌های به‌کاررفته حروف واو و فاء در آیات قرآن کریم از منظر سه حوزه نفس، قلب و روح پرداخته است تا از خلال آن به روابط گفتمانی و موضوع آیات دسترسی پیدا کند.

احمد ذاکری و سامان خانی اسفندآباد (۱۳۹۱)، در مقاله «معانی حروف در دیوان حافظ»، به بررسی معانی حروف از قبیل حروف اضافه، حروف ربط و دیگر حروفی که در معنای محاذات و مشابهت و ... با هدف دسترسی به رابطه‌های پیدا و پنهان کلامی و دریافت رازهای سخن حافظ بوده است، پرداخته‌اند.

مینا جیگاره و فاطمه اجدادی آرانی (۱۳۹۲)، در مقاله «آموزش تشخیص نقش و ترجمه حرف «واو» در متون عربی»، به بررسی و توضیح انواع واو و عامل یا غیر عامل بودن آن پرداخته‌اند.

هریک از این پژوهش‌ها در زمینه‌ای به شرح و تطبیق حروف میان قرآن و دیوان حافظ پرداخته‌اند؛ ولی هیچ‌یک به موضوع مقاله حاضر - که هدف آن، پرداختن به درک و فهم علتی از علت‌های متعدد جاودانگی تک‌واژ دستوری واو در قرآن کریم و دیوان حافظ است - نپرداخته‌اند.

۲. بحث و یافته‌های تحقیق

۲-۱. واو در زبان عربی

واو در زبان عربی علاوه بر کارکرد عطف و جمع میان کلمات و جملات، کارکردی معنایی نیز دارد و دارای اهمیت خاصی است؛ به حدی که ذکر یا ذکر نکردن واو تفاوت معنایی زیادی را ایجاد می‌کند. «با توجه به همین دلایل واو اهمیت معنایی و نقش‌های مختلفی در زبان عربی می‌پذیرد و تأثیراتی در مابعدش می‌گذارد» (جیگاره و اجدادی آرانی، ۱۳۹۲: ۸۸). به سبب همین اهمیت خاص معنایی و تعدد نقش‌پذیری واو است که دانشمندان علم معانی و بلیغان ادبیات عربی، فصلی به نام «الوصل و الفصل» را در کتاب‌های معناشناسی و بلاغی خویش گنجانده‌اند و علم بلاغت را شناخت «الوصل و الفصل» می‌دانند.

سخن‌دانان و بلیغان زبان، قواعدی در زبان و بلاغت برای واو وضع کرده‌اند و مواضع ارتباط و فقدان ارتباط آن را کشف و مشخص کرده‌اند. «عبدالقاهر جرجانی ارتباط جمله مابعد جمله اول را بر سه حال (شکل) می‌داند: نخست آن که ارتباطش با ماقبلش، مانند ارتباط صفت با موصوف و تأکید با مؤکّد است که در این مورد عطف صورت نمی‌گیرد؛ دوم آن که ارتباطش با ماقبلش ارتباط اسم با ماقبلش است، مانند آن که هر دو اسم فاعل یا مفعول یا مضاف‌الیه باشند که در یک حکم مشارکت می‌کنند

و حَقَّشان عطف است؛ سوم، جمله‌ای که ارتباطش مانند این دو مورد نیست، بلکه ارتباطش ارتباط اسم با اسمی دیگر است، بلکه آن قضیه‌ای است که به دلیل عدم تعلق اسم به ماقبل، فقط با امر منحصر به خود ذکر می‌شود و ذکر شدن یا نشدن ماقبلش یکسان است» (بدوی احمد، ۱۹۶۲: ۱۷۱).

دکتر عتیق برای «الوصل» سه موضع ذکر می‌کند که به اختصار عبارت‌اند از: «اَوَّل»، اگر دو جمله در حکم اعرابی مشترک باشد؛ دوم، اگر دو جمله از نظر خبری و انشایی بودن موافق و میانشان وجهه‌ای از مناسبت باشد و دلیلی برای فصل وجود نداشته باشد؛ سوم، اگر دو جمله از نظر خبری و انشایی بودن مختلف باشد و فصل میانشان منظور را نرساند (باعث ابهام بشود)» (عتیق، ۲۰۰۹: ۱۷۰). سید احمد هاشمی نیز پنج موضع را برای فصل میان جملات برمی‌شمرد که به اختصار عبارت‌اند از: «اول، آن که میان دو جمله اتحاد تام و امتزاج معنایی باشد، به نحوی که گویی در قالبی واحد قرار داده شده‌اند که آن را «کمال الإِتِّصال» می‌نامند؛ دوم، آن که میان دو جمله تباین تام باشد که «کمال الإنقطاع» نامیده می‌شود؛ سوم، آن که میان دو جمله رابطه‌ای قوی باشد که «شبه کمال الإِتِّصال» نامیده می‌شود؛ چهارم، آن که میان جمله اَوَّل و سوم جمله دیگری مانع - از عطف - شود و اگر جمله سوم به سبب مناسبتی به جمله اول عطف شود، باعث توهم عطف آن جمله به جمله وسط (مانع) می‌شود که «شبه کمال الإنقطاع» نامیده می‌شود؛ پنجم، آن که میان دو جمله مناسبت و ارتباط باشد، ولی سببی - عدم قصد اشتراکشان در حکم، مانع عطفشان شود که «التوسط بین الکمالین» خوانده می‌شود» (الهاشمی والصبیلی، ۱۹۹۹: ۱۸۳).

قزوینی نیز مانند سایر بلیغان عرب معتقد است که «تمییز میان مواضع الوصل و الفصل نیازمند فهم دقیق کلام عربی و ذوق سلیم است و مواضعی مشابه مواضع سایر بلیغان عربی را در فصل الوصل و الفصل کتاب خود با شاهد مثال‌های وافری از قرآن و ابیات شعری ذکر کرده است» (القزوینی و شمس‌الدین، ۲۰۰۳: ۱۱۸ - ۱۳۸).

دکتر فاضل السامرائی نیز در بخش حروف عطف واو را تنها برای جمع میان کلمات و جملات دانسته و از شاهد مثال‌های فراوان قرآنی و ابیات شعری برای اثبات این ادعا بهره جسته است. او نیز همانند جرجانی برای عملکرد واو عطف، قائل به مناسبت و سنخیت بوده است و مواضع وی را برای استناد بیشتر بر گفته خویش از کتاب «دلائل الاعجاز» ذکر کرده است (السامرائی، ۲۰۰۰: ۲۱۶-۲۲۴).

۲-۲. واو در زبان فارسی

در زبان فارسی نیز همچون زبان عربی واو کارکرد معنایی ویژه‌ای دارد و دارای اهمیت خاصی است. «واو در زبان فارسی از جمله حروف ربطی است که کلمات و جملات را به یکدیگر پیوند می‌دهد و مرتبط می‌سازد و دو جمله ناقص را مرکب می‌سازد و معنی یکی را پیرو معنی دیگری قرار می‌دهد» (خانلری، ۱۳۵۱: ۱۳۶).

بحث فصل و وصل در زبان فارسی نیز یکی از مباحث مهم و مشترک میان علم معانی سنتی و دستور زبان فارسی بوده است. علمای بلاغی قدیم آن را یکی از برجسته‌ترین مباحث بلاغت به شمار آورده‌اند و بخش مهمی از کتاب‌های خود را به آن اختصاص داده‌اند و علمای معانی در کتاب‌های سنتی خود بدان پرداخته‌اند و آن را یکی از ظریف‌ترین مسائل معانی دانسته‌اند. ابوهلال عسکری در «الصناعتین» چنین آورده است که: «شاعر و سخن‌پردازی که به اهمیت فصل و وصل توجه ندارد و به مواقع آن التفات نمی‌کند، هرگز به توفیق جاودانگی در آثار و اشعارش نائل نمی‌آید و کسانی که به مواضع وصل و عطف کلام به دقت نمی‌نگرند، به سخن سست و مسخره-آمیز دست می‌زنند» (وفایی و آقابابایی، ۱۳۹۴: ۱۴-۱۵).

معادل وصل در دستور زبان فارسی را می‌توان «پیوند لفظی» دانست، به این معنا که «گاهی دو یا چند جمله مستقل که فعل آن‌ها در شخص و زمان مشترک است با واسطه کلمه‌ای به هم می‌پیوندند و این کلمه را حرف عطف می‌نامند و معادل فصل را «پیوند معنوی» که به معنای قرار گرفتن دو یا چند جمله مستقل در پی یکدیگر

و بدون واسطهٔ حرفی یا کلمه‌ای است که آن‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد و دارای دو وجه ترتیب زمانی و ترتیب منطقی (روابط علی و معلولی یا شرطی) است» (خانلری، ۱۳۵۱: ۲۴۶-۲۴۷).

بلاغت‌نویسانی مانند جاحظ، همواره فصل و وصل را مهم‌ترین و باارزش‌ترین شگرد علم معانی می‌دانستند؛ ولی در این بین و از میان متأخرین، سیروس شمیسا فصل و وصل را جزو مباحث اصلی علم معانی نمی‌داند و معتقد است که «در علم معانی فارسی مخصوصاً امروزه حائز اهمیت چندانی نیست که در پذیرفتنش باید قدری تأمل کرد؛ زیرا عبدالقاهر جرجانی معتقد است که حروف اسرار بلاغی فراوانی دارند و لازم است دربارهٔ آن‌ها بحث شود و شفיעی کدکنی بر اساس همین نظریهٔ عبدالقاهر مثال-های زیبایی از فصل و وصل به‌کاررفته در ابیات سعدی را در کتاب موسیقی شعر خویش نقل می‌کند، مانند:

منم امروز و تو و مطرب و ساقی و حسود خویشان گو به در حجره در آویز چو خویش
که عطف حسود بر من و تو و مطرب و ساقی خلاف انتظار خواننده است و مایهٔ شگفتی می‌شود، وقتی در مصرع دوم تکلیف حسود را به‌گونه‌ای دیگر تعیین می‌کند» (ذوالفقاری و همکاران، ۱۳۹۱: ۲۱۹). از این رو می‌توان به اهمیت حروف ربط و به‌ویژه حرف ربط واو پی برد. از این حیث شناخت جایگاه حروف و معنایی که ایجاد می‌کنند، در فهم درست معنا بسیار مهم است. بارها اتفاق می‌افتد که خواننده برای درک درست مفهوم متن، ذهن را با هر یک از واژه‌ها درگیر می‌کند؛ اما بی‌توجهی او به معنی یک حرف سبب می‌شود که معنای متن را به‌گونه‌ای دیگر برداشت کند یا دریافت معنای متن برایش دشوار و پیچیده شود. بالطبع این دشوار شدن در فهم و درک معنا به سبب ویژگی‌ای در متن حاصل شده است. برای نمونه در بیتی از حافظ:

دیدم و آن چشم دل سیه که تو داری جانب هیچ آشنا نگاه ندارد
(حافظ، بی‌تا: ۱۲۸)

با نظر به مصرع اول و حرف واو، در نگاه نخست چنین به نظر می‌رسد که واو به اشتباه در بیت واقع شده است؛ زیرا خواننده در دریافت معنی دچار چالش می‌شود. یا در مثالی دیگر:

دفتر دانش ما جمله بشوید به می که فلک دیدم و در قصد دل دانا بود
(همان: ۲۰۳)

شفیعی کدکنی این واو را «واو حذف و ایجاز» خوانده است و این واو را جزو واوهای اختراعی حافظ می‌داند و در قسمت حذف و ایجاز موسیقی شعر خویش جای داده و درباره آن آورده است: «این واو هیچ‌یک از معانی معهود واو در زبان فارسی را ندارد و باید آن را واو حذف و ایجاز خواند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۲۳) وی در ادامه می‌گوید:

دیدم و آن چشم دل سیه که تو داری جانب هیچ آشنا نگاه ندارد
واو به معنی چندین فعل محذوف عمل می‌کند. دیدم و دانستم و فهمیدم و احساس کردم و بر من مسلّم شد که این واو، حداقل به‌جای یک فعل و که موصول، زمینه دلالی دارد» (همان) و بیت را با آوردن فعلی دیگر (دانستم و...) پس از واو معنی کرده است. این‌گونه که از کلام شفیی کدکنی برمی‌آید، ایشان نیز به کاربرت واو و جنبه معنا افزایی آن دقت کرده و آن را معنا ساز دانسته است.

۲-۳. نمونه‌هایی از تک‌واژ دستوری واو در قرآن کریم و دیوان حافظ

قرآن کریم مملو از نکات دستوری و مفاهیم بیانی است که هرکدام بحثی مستقل می‌طلبند. در سوره روم، با توجه به معنای آیه و توجه نکردن مترجم به‌قرار گرفتن واو در میان ساختار جمله علت و معلول، در نگاه نخست این‌طور به نظر می‌رسد که واو زائد است و معنای خاصی را ارائه نمی‌کند؛ زیرا در ساختار زبان میان جمله علت و معلول حرف واو قرار نمی‌گیرد: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّیَّاحَ مُنْشِرَاتٍ وَ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْأَنْهَارُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (الروم/ ۴۶) «و از

نشانه‌های او این است که بادها را مژده دهنده می‌فرستد تا بخشی از [باران] رحمتش را به شما بچشاند و کشتی‌ها به فرمان او حرکت کنند و نیز برای این که رزق او را بجویید و سپاسگزاری کنید».

به‌عنوان مثال نمی‌گوییم تلاش می‌کنم و تا موفق شوم؛ ولی اگر متکلم با آگاهی از این ساختار و به قصدی که خود بدان آگاه‌تر است، این عمل را انجام دهد، در آن صورت مخاطب (خواننده یا شنونده) با اسلوبی غافل‌گیر کننده و خلاف انتظار خویش مواجه خواهد شد و به دنبال مقصود کلام خواهد بود. اولین پرسشی که ذهن او را به خود مشغول می‌کند، ماهیت و چیستی این واو است که با دقت بیشتر بر وی عیان خواهد شد که واو در این‌گونه ساختار، حرف عطف (ربط) است؛ اما این که چه جزئی از جمله بر چه جزء دیگری عطف شده و پیوند داده شده است، مسئولیتی است که به شنونده زیرک و خواننده آگاه سپرده شده است و وی را به اندیشیدن در این مسئله وامی‌دارد؛ و از دو حال خارج نیست یا جزئی از جمله پیش از واو و یا پس از آن - بنا بر خواست و اراده متکلم - ذکر نشده است که در مورد آیه ۴۶ سوره الروم نیز همین امر صدق می‌کند. اگر جزء ذکر نشده پیش از واو فرض شود (لینزل الماء) با توجه به آیات دیگر است که با توجه به قرینه (لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ) هماهنگ‌تر و سازگارتر با معنای آیه است و در آن صورت علت ذکر شده بر علت محذوف عطف شده و در این صورت معطوف علیه حذف شده است و اگر جزء ذکر نشده پس از واو فرض بشود (لَوَاقِح) با توجه به آیات دیگر عطف کلمه‌ای به کلمه‌ای دیگر خواهد بود و در این صورت معطوف حذف شده و به تَبَعِ آن معنا مختلف خواهد شد (با تلخیص از مرامی، ۱۳۹۴: ۷۶).

چنانچه حافظ در این بیت گفته است:

دیدم و آن چشم دل سیه که تو داری جانب هیچ آشنا نگاه ندارد

(حافظ، بی تا: ۱۲۷)

اگر جزء ذکر نشده این بیت، پیش از واو فرض شود، عطف آن چشم دل سیه به کلمه‌ای دیگر - همانند صورت سپید چون قرص ماه - خواهد بود؛ و اگر پس از واو فرض شود، عطف فعل دیگری - دانستم که و یا مانند آن - به فعل دیدم، خواهد بود. درست همان‌طور که شفيعی کدکنی در کتاب موسیقی شعر خویش بیان کرده است، هرچند قرینه لفظی «دل سیه» با «روی سپید چون برف یا قرص ماه» سازگارتر و هماهنگ‌تر است که حافظ به آن اشاره کرده است:

نکته‌ای دلکش بگویم خال آن مهرو ببین / عقل و جان را بسته زنجیر آن گیسو ببین
(همان: ۴۰۲)

در آیه کریمه سوره انعام آمده است: «وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» (الأنعام/ ۹۲) «این [قرآن] کتابی است پرفایده که ما آن را نازل کردیم، تصدیق‌کننده کتاب‌های آسمانی پیش از خود است [نزولش] برای این است که مردم مکه و کسانی که پیرامون آنند بیم دهی؛ و آنان که به آخرت ایمان دارند و به آن ایمان می‌آورند و آنان همواره بر نمازشان محافظت می‌کنند».

با نظر به معنای آیه و توجه نکردن ترجمه به معناسازی واو قرار گرفته در آیه و بر اساس گفته پیشین، جزء ذکر نشده در این آیه، دو حالت بیشتر ندارد: یا کلمه‌ای پس از واو بوده است - شاید ماوراء - که بر «بَيْنَ يَدَيْهِ» معطوف می‌شده یا فعلی همانند (لِتُنذِرَ) بوده است - شاید، لَتُبَشِّرَ - که «لِتُنذِرَ» به آن معطوف شده است؛ و با توجه به قرینه «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» فعل «لَتُبَشِّرَ» هماهنگ‌تر و سازگارتر با معنی است؛ زیرا قرآن تنها مایه انذار نبوده و نیست و با استناد به سایر آیات قرآن مثلاً آیه ۹۷ سوره مریم «فَإِنَّمَا يَسْرُنَا بِلِسَانِكَ لَتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» «ما فقط آن (قرآن) را بر زبان تو آسان ساختیم - تا پرهیزگاران را با آن بشارت دهی و دشمنان سرکش را با آن، انذار کنی»، می‌توان پی برد که جزء ذکر نشده «لَتُبَشِّرَ» بوده است.

در این بیت حافظ:

قیاس کردم و آن چشم جاودانه مست هزار ساحر چون سامریش در گله بود
(حافظ، بی تا: ۲۱۵)

اگر جزء ذکر نشده، پیش از واو فرض شود، عطف آن چشم جاودانه مست بر کلمه‌ای دیگر - شاید چهرهٔ ملیح و فتانه و یا مژگان جادو - خواهد بود؛ و اگر پس از واو فرض شود، عطف فعلی - دریافتم که و یا مانند آن - بر فعل قیاس کردم، خواهد بود که هر دوی این فرض‌ها در ترجمه، درست به نظر می‌رسند؛ ولی یکی نسبت به دیگری - به سبب وجود قرینه‌ای در بیت و ارتباط معنایی آن قرینه با جزء ذکر نشده - رجحان و برتری نسبی خواهد داشت. در بیت فوق با توجه به این دو بیت حافظ:

چشم جادوی تو خود عین سواد سحر است لیکن این هست که این نسخه سقیم افتادست
(همان: ۳۶)

هیچ مژگان دراز و عشوه جادو نکرد آنچه آن زلف دراز و خال مشکین کرده‌اند
(همان: قطعهٔ ۱۲)

مژگان جادو برتری معنایی بیشتری دارد. همچنین در این آیه کریمه «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْبَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَأُنْظِرُ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (بقره/ ۲۵۹) «یا اندیشه نکردی داستان کسی را که به دهکده‌ای گذر کرد، درحالی که دیوارهای آن بر روی سقف‌هایش فروریخته بود. به درازگوش خود نظر کن و برای این که تو را دلیلی برای مردم قرار دهیم، چون بر او روشن شد، گفت: اکنون می‌دانم که یقیناً خدا بر هر کاری تواناست». در نگاه نخست به ترجمهٔ آیه و با برخورد به واو قرارگرفته میان جمله (به درازگوش نگاه کن) و جمله (تا تو را نشانه‌ای برای مردم سازیم) مخاطب (خواننده یا شنونده) غافلگیر می‌شود و ارتباطی میان آن دو را نمی‌یابد؛ مگر آن که جزئی پیش از واو یا پس از آن فرض شود؛ زیرا واو زائد نبوده و نیست. اگر جزء ذکر نشده پیش از واو فرض شود - لِنَجْعَلَهُ آيَةً لَكَ - علتی بر علت دیگر عطف خواهد شد؛ و اگر پس

از آن فرض شود - وَأَنْظُرُ إِلَى نَفْسِكَ - بر جملهٔ پیشین خود عطف خواهد شد (که از نظر معنایی هماهنگ‌تر و سازگارتر است).

حافظ در جایی دیگر گفته است:

ای نور چشم من سخنی هست و گوش کن چون ساغر ت پر است بنوشان و نوش کن
(حافظ، بی‌تا: ۳۹۸)

در این بیت، واو در میان جملهٔ خبری و انشایی قرار گرفته است و جزء ذکر نشده مرتباً میان آن دو می‌تواند به دو حال فرض شود یا پیش از واو و یا پس از آن. اگر جزء ذکر نشده پس از واو فرض شود - شاید کلامی، سرّی یا همانند آن که بر سخن عطف خواهد شد؛ و اگر پیش از واو فرض شود، گوش کن بر آن - شاید بپذیر، بشنو یا همانند آن - عطف می‌شود که با توجه به قرینۀ بنوشان و نوش کن هماهنگ‌تر و سازگارتر با ساختار و نحو بیت است.

در آیهٔ ۲۰ سورهٔ مبارکهٔ فتح خداوند فرموده است: «وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَعَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا»: «خدا غنیمت‌های فراوانی را که در آینده به دست می‌آوردید به شما وعده داده است و این یک غنیمت را [که فتح خیبر است] برای شما پیش انداخت و دست‌های [تجاوز و ستم] مردم را از شما باز داشت تا این [پیروزی‌ها] برای مؤمنان نشانه‌ای [از حقایق دین و یاری خدا] باشد و نیز شما را به راه مستقیم هدایت کند». در این آیه نیز برای جزء ذکر نشده دو حال قابل تصور است - زیرا واو زائد نیست - نخست آن که جزء ذکر نشده پس از واو فرض شود که در آن حال عبارت «عن المؤمنین» بر «عنکم» عطف خواهد شد؛ و دوم آن که جزء ذکر نشده پیش از واو فرض شود که در آن صورت «لتكون آية للمؤمنين» بر «لتكون آية لكم» عطف خواهد شد که با توجه به قرینۀ (کم) در «ویهدیکم صراطاً مستقیماً» مناسب‌تر و هماهنگ‌تر است.

همان‌طور که حافظ گفته است:

تا فضل و عقل بینی بی‌معرفت نشینی یک نکته‌ات بگویم خود را مبین و رستی

(حافظ، بی‌تا: ۴۳۴)

در این بیت نیز جزء ذکر نشده را می‌توان پیش از واو یا پس از آن فرض کرد؛ که اگر پیش از واو در نظر گرفته شود، علتی همانند تا به کام دل بررسی بر فعل علی رستی، عطف خواهد شد که با توجه به سایر ابیات حافظ همچون این دو بیت:

خاک خراسان که بود جای ادب به دست مردم چشم از رخ تو گل چیدن

به می‌پرستی از آن نقش خود زدم بر آب که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن

(همان: ۳۹۳)

با معنا هماهنگ‌تر و سازگارتر است؛ و اگر پس از واو در نظر گرفته شود، فعل

طلبی - می‌پرست و همانند آن - بر فعل طلبی مبین، عطف خواهد شد.

در قرآن نیز آمده است: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (أنعام / ۷۵): «و این‌گونه فرمانروایی و مالکیت و ربوبیت خود بر

آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان می‌دهیم تا از یقین‌کنندگان شود».

در این آیه نیز مترجم به واو قرار گرفته در میان جمله، توجهی نکرده و ظاهراً آن

را زائد دانسته است که این‌طور نبوده و نیست. پس ناگزیر باید به دنبال جزء ذکر

نشده در آیه گشت که یا پیش از واو بوده است یا پس از آن. اگر پیش از واو در نظر

گرفته شود، عطف جمله (علی لیکون من المؤمنین) بر جمله علی دیگر (لیکون من

المؤمنین) یا همانند آن خواهد بود؛ و اگر پس از واو در نظر گرفته شود، عطف کلمه‌ای

«ما خلق الله من شيء» با توجه به سایر آیات یا «ما بینهما» بر «السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»

خواهد بود.

و در پایان سخن این‌که در بیت زیر نیز:

قیاس کردم و تدبیر عقل در ره عشق چو شبنمیست که بر بحر می‌کشد رقمی

(حافظ، بی‌تا: ۴۷۱)

واو به ایفای نقش پرداخته است و معناسازی کرده است و شاعر با بیان آن، خواننده را به اندیشیدن دربارهٔ این واو و ارتباط میان قبل و بعد از آن وامی‌دارد. اگر جزء ذکر نشدهٔ بیت پیش از واو فرض شود، عطف تدبیر عقل بر کلمه‌ای دیگر - راه اندیشه یا همانند آن - خواهد بود و اگر پس از آن در نظر گرفته شود، عطف فعلی - دریافتم که یا همانند آن - بر قیاس کردم خواهد بود که در این بیت، معنا بیشتر با جزء ذکر نشده پس از واو هماهنگ‌تر است و عطف فعل دریافتم «که» و «یا» همانند آن بر قیاس کردم، با معنای این بیت سازگارتر است. چنانچه در قرآن کریم مشابه آن بیان شده است: «وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ وَ لَتَسْتَبِينَ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ» (أنعام / ۵۵): «و این‌گونه آیات را بیان می‌کنیم تا [حق روشن شود و] راه و رسم گناهکاران آشکار گردد».

به نظر می‌رسد مترجم در این آیه، متوجه جزء ذکر نشده، شده است و آن را پیش از واو در نظر گرفته است و جملهٔ علی (لتستبین سبیل المجرمین) را عطف به علت دیگری (لتستبین سبیل الحق/المؤمنین) - که در تقدیر در نظر گرفته شده است - قرار داده که با معنا سازگارتر و هماهنگ‌تر است و اگر آن را پس از واو در نظر می‌گرفت، کلمهٔ «المعجزات» یا همانند آن بر کلمهٔ «الآیات» عطف می‌شد.

۳. نتیجه‌گیری

با توجه به پژوهش انجام‌شده در ابیات و قصاید حافظ، موارد انگشت‌شماری یافت شد که در آن، تکنیک زبانی و معناساز واو به‌کاررفته است و از بررسی‌های انجام‌شده این نتایج به دست آمد که:

تعداد استفادهٔ تک‌واژ دستوری واو در قرآن مجید به‌مراتب بیشتر و با نظم و هماهنگی بهتر و منسجم‌تر به‌کاررفته است. حافظ شیرازی با بهره‌گیری از مضامین و تکنیک‌های زبانی و نظر به تک‌واژ دستوری واو به اثر خویش رنگ جاودانگی بخشیده است؛ زیرا اندیشه و اندیشیدن جزء جدایی‌ناپذیر انسان بوده است و خواهد بود و

بی‌شک به‌کارگیری این اسلوب زبانی قرآن - تک‌واژ دستوری واو - یکی از متعدد عوامل جاودانگی دیوان حافظ بوده است. هرچند او به تأثیر از قرآن و اهتمام به اسلوب زبانی قرآن این «واو» را آگاهانه و در جای درست خود در برخی از ابیات خویش به کار بسته است و در معناپردازی‌های نوین با این تکنیک زبانی، موفق بوده است و در تمامی موارد به‌کاربرده نیز، موفق عمل کرده است؛ ولی از قرآن پیشی نگرفته است، هرچند گهگاه قدری به آن نزدیک شده و تا حدّ زیادی به آن مشابهت داده است و این مشابهت به‌گونه‌ای بوده است که امروزه برخی از استادان و صاحبان فن، دیوان او را یکی از متون تأویلی قرآن می‌دانند.

کتاب‌شناسی

کتاب

۱. قرآن کریم (۱۳۹۰)، ترجمه حسین انصاریان، قم: آیین دانش.
۲. احمد بدوی، احمد (۱۹۶۲)، *عبدالقاهر الجرجانی و جهوده فی البلاغة العربیة*، القاهرة: مکتبه مصر.
۳. حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (بی‌تا)، *دیوان حافظ*، تهیه از: انی کاظمی، نشر الکترونیکی کتابخانه تاریخ ما.
۴. خانلری، پرویز ناتل (۱۳۶۲)، *حافظ*، تهران: نیل.
۵.، (۱۳۵۱)، *دستور زبان فارسی*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۶. السامرائی، فاضل صالح (۲۰۰۰)، *معانی النحو*، عمان: دارالفکر.
۷. شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۱)، *موسیقی شعر*، تهران: نیل.
۸. الشواربی، ابراهیم امین (۱۹۹۹)، *دیوان حافظ الشیرازی*، تهران: مهر اندیش.
۹. عتیق، عبدالعزیز (۲۰۰۹)، *علم المعانی فی البلاغة العربیة*، بیروت: دار النهضة العربیة.
۱۰. القزوینی، الخطیب؛ شمس‌الدین، ابراهیم (۲۰۰۳)، *الإيضاح فی علوم البلاغة المعانی و البیان و البدیع*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۱۱. الهاشمی، السید احمد؛ الصمیلی، یوسف (۱۹۹۹)، *جواهر البلاغة فی المعانی و البیان و البدیع*، بیروت: المکتبه العصریة.

مقاله‌ها

۱. بیدکی، هادی (۱۳۹۶)، «تأثیرپذیری ملای جزیری از حافظ شیرازی در مضمون عشق»، نشریه ادبیات تطبیقی دانشگاه باهنر کرمان، سال ۹، شماره ۱۶، صص ۲۱ - ۴۲.
۲. جیگاره، مینا؛ اجدادی آرانی، فاطمه (۱۳۹۲)، «آموزش تشخیص و ترجمه حرف واو در متون عربی»، فصل‌نامه نوآوری‌های آموزشی، سال ۱۲، شماره ۴۵، صص ۸۵ - ۹۸.

۳. حجتی‌زاده، راضیه (۱۳۹۶)، «تأثیر نقش‌نماهای گفتمانی واو و فاء در تحلیل معنی آیات قرآن»، دو فصل‌نامه پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن، سال ششم، شماره ۱۲، صص ۱۴۱ - ۱۶۲.
۴. ذاکری، احمد؛ خانی اسفند آباد، سامان (۱۳۹۱)، «معانی حروف در دیوان حافظ»، فصلنامه علمی دهخدا، دوره ۴، شماره ۱۱، صص ۶۲ - ۹۲.
۵. ذوالفقاری، داریوش؛ محمدی بدر، نرگس؛ سرمدی، مجید؛ یزدانی، حسین (۱۳۹۱)، «دو نوع «واو» نویافته با تکیه بر شاهنامه فردوسی»، فصل‌نامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی، سال ۵، شماره ۲ (پیاپی ۱۶)، صص ۲۱۷ - ۲۲۷.
۶. شمس‌آبادی، حسین؛ ممتحن، مهدی (۱۳۹۱)، «اعجاز توانش زبانی و کاربرد واژگانی قرآن»، فصلنامه مطالعات قرآنی، دوره ۳، شماره ۱۱، صص ۶۳ - ۸۵.
۷. صالحی، علیرضا (۱۳۹۶)، «تحلیلی بر نظام زبانی قرآن کریم و نقد نظریه جاحظ در زمینه وزن آیات وحی»، پژوهش‌نامه قرآن و حدیث، شماره ۲۰، صص ۸۷ - ۱۱۰.
۸. مرامی، جلال؛ بیگلری، فاطمه (۱۳۹۴)، «بررسی واو به‌عنوان یک شاخص سبکی و پدیده معنی‌ساز میان جمله علت و عامل آن در قرآن کریم»، دو فصل‌نامه پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی، سال پنجم، شماره ۱۳، صص ۶۵ - ۹۶.
۹. مؤدب، سید رضا (۱۳۸۲)، «تأملی در آفاق اعجاز قرآن»، فصل‌نامه قبسات، دوره ۸، شماره ۲۹، صص ۲۰۱ - ۲۱۴.
۱۰. نظری، علی؛ فتح‌اللهی علی؛ رضایی، پروانه (۱۳۸۹)، «اثریذیری پنهان حافظ از قرآن کریم در غزل پنجم او»، فصل‌نامه پژوهش زبان و ادبیات، شماره ۱۹، صص ۹۳ - ۱۲۳.
۱۱. وفایی، عباسعلی؛ آقابابایی، سمیه (۱۳۹۴)، «فصل و وصل از منظر علم معانی و دستور زبان فارسی»، دو فصل‌نامه علوم ادبی، سال ۴، شماره ۶، صص ۷ - ۳۵.